

اشکاف صورتی که خوانند دیدن سجان را متعین
خوانند گشت نور این تجلی و ظاهر خوانند هر یک نور جز یکی
مشابه کرده است پس مشابه هر کس در علم و عبادت
و حق خواهد بود تا اینکه همه ملذمت مساوی در رویت باشند
بسی که دست نه است حق را در معرفت خدا که رسول و انبیا
و اولیا اند و انکس را نور معرفت است و کسی که دانسته است
در اعتقاد و معین خاص نخواهد بود انکس را سیموا آن نور است
و کسی که اعتقاد کرده است بوجود حق و احدی بی جای کرده
و اعتقاد کرده است بوجود حق بوجهی که موجود است در حق
و اعتقاد کرده است با اینکه لیکن شایسته و اعتقاد کرده با
الرحمن علی العرش استوی و با کماله نزل فی ظل من
العمامه و تکلیفیت سوال بخنده و از عقل خود حکم کیفیت
نموده بلکه کیفیت را موقوف بجهل باشد دانسته پس این سخن

نور

نور اختصاص است که نداشته شود مگر در آن وقت و در علم
القدرت پس این است نه شود که این علی است در رویت
و انضیاع نور یک که علم و عام است جمیع عقدا را با
مساوی است و اما اینکه در آن و با است پس این نیست و مراد
از کسی که علم و عام است یعنی نور وی علی است از کسی که
او مقید است با اعتقاد معین این نیست که او مساوی باشد
مگر کسی که اعتقاد و در مطلق چه ظاهر است که این کس ادنی
خواهد بود و در رویت و انضیاع نور از خواص اولیا
و انکس از رسل و انبیا بطریق اولی و ادنی است پس در نتیجه
اراده کند انکس را که جمیع کنند بنوعی خود تا که حاصل شود
ازین رویت خواهد گفت بلکه که برید اینها را بنی
ایشان پس جمیع خواهند کرد بنازل بصورتیکه حال
مورد این رویت و انضیاع نور و خواص است